



رقلمنبر

محتوای تبلیغی برای امام شهید رحمة الله عليه

مؤسسه تخصصی آموزش مهارت و فن خطابه و منبر، امیربیان



بسم الله الرحمن الرحيم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ...»

در لرزشِ شانه‌هایمان و در تلاطمِ بغض‌هایی که راهِ نفس را بسته‌اند، پیش از هر کلام، سر تعظیم فرود می‌آوریم و این سوگِ عظیم را به پیشگاهِ صاحبِ زمان، حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه) تسلیت عرض می‌کنیم؛ که یتیمی امت در رکابِ غیبت، امروز با داغِ فراقِ این «پدرِ مهربان»، جراحتهی تازه‌تر یافته است.

امروز گرد هم آمده‌ایم تا با مردی وداع کنیم که واژه «آقا» برای او، نه یک عنوان تشریفاتی، که ترجمانِ غیرت، عطوفت و عدالت بود. سخن از کسی است که حقِ پدری بر گردنِ این سرزمین دارد؛ پدری که در تندبادهای حوادث، پناهگاه بود و در شب‌های تاریکِ فتنه، چراغ.

سلسله سخنرانی‌های پیش‌رو که با عنوان کلی «آقای ما...» تقدیمِ جان‌های سوخته شما می‌شود، کوششی است برای بازخوانیِ کتابِ زندگیِ مردی که از جنسِ مردم بود و برای مردم. ما در این مسیر، پنج منزلگاه را به نظاره می‌نشینیم:

۱. ابتدا از «آقای ما...» می‌گوییم؛ از هویتِ مقتدر و در عین حال مظلومی که شکوهِ ولایت را در قامتِ خدمت معنا کرد.
۲. سپس به تماشای «چشمان نافذ» او می‌نشینیم؛ نگاهی که دوردست‌های تاریخ را می‌دید و لرزه بر اندامِ مستکبران می‌انداخت.
۳. در منزل سوم، روایتِ عروج یک ملت را بازخوانی می‌کنیم «از ذلت تا بعثت» مسیری که او با هدایتگری‌اش، ما را از حضيضِ وابستگی به اوجِ عزتِ توحیدی رساند.
۴. در چهارمین گام، پیوندِ ناگسستنیِ خون و حماسه را درک می‌کنیم «از سیدالشهدای کربلا تا سیدالشهدای ایران» مسیری که نشان داد راهِ سرخِ حسین (ع) هرگز بن‌بست ندارد.
۵. و سرانجام، با قلبی شرحه‌شرحه، به سوگِ آن «رهبری دلسوز و شهادتی جانسوز» می‌نشینیم که پاداشِ یک عمر مجاهدت را در آغوشِ معبود یافت.

این مجموعه سخنرانی، پیشکشی است ناچیز به محضر آن «آقای مهربان» که سایه‌اش همواره بر سرِ آرمان‌هایمان مستدام خواهد ماند. در تدوین و تالیف این مسیرِ معرفتی، برادران بزرگوارمان آقایان: **سید محمد حسن طاهایی**، **سید احمد سجادی**، **مهدی غلامیان**، **احسان منصور دهقان**، **امیررضا مسگرمقدم** و **امیر حسین نوروززاده** همت گماشتند تا یاد و نامِ آن عزیزِ سفر کرده، چونان علمی برافراشته در میان ما بماند.

امروز نه برای دفنِ پیکری نحیف، که برای تجدیدِ میثاق با آرمانی بلند آمده‌ایم. بیایید با هم، فصلِ اولِ این سوگ‌نامه را بگشاییم...

یا لیتنا کنّا معکم...



فهرست

آقای ما... ۵

چشمان نافذ ۹

از ذلت تابعیت ۱۳

از سیدالشهدای کربلا تا سیدالشهدای ایران ۱۶

رهبری دلسوز شهادتی جانسوز ۱۹



آقای ما...

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱

امروز دل‌های ما داغدار است. امروز فقط یک انسان را تشییع نمی‌کنیم؛ امروز یک تاریخ، یک مکتب، یک پناه و یک صدا را بدرقه می‌کنیم. مردم ما! اگر بدانید چه کسی را از دست داده‌ایم، اشک‌هایتان پایان نخواهد داشت... گاهی عظمت بعضی انسان‌ها رانه در زمان حضورشان، بلکه در روز فقدانشان می‌فهمیم. همان‌گونه که نقل کرده‌اند وقتی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شهادت رسید، حتی دشمنش معاویه گریست و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

همسرش گفت: تو دیروز بر او طعن می‌زدی و در حق وی ناسزاگوئی می‌کردی و امروز برای او گریه می‌کنی؟! معاویه گفت: «**وَيَحْكُ أَنَا أَبْكِي لِمَا فَقَدَ النَّاسُ مِنْ عِلْمِهِ وَحِلْمِهِ**»^۲ وای بر تو، آنچه را که از علم و فضل او و سوابقش از بین رفت و آنچه را که مردم از حلم و علمش از دست دادند را نمیدانی. اگر مردم بدانند چه کسی را از دست داده‌اند، همه گریه خواهند کرد. امروز ما نیز در سوگ مردی نشستیم که فقط یک رهبر نبود؛ پدری دلسوز برای یک ملت بود.

آقای ما، آقای عدالت بود.

عدالت را فقط در سخن نمی‌گفت در زندگی‌اش جاری کرده بود. رهبری که داعیه حکومت اسلامی دارد، پیش از همه باید خودش در مسیر عدالت قدم بردارد و او چنین بود. ساده زیست بود. زندگی‌اش شبیه مردم بود، نه شبیه صاحبان قدرت. فرزندان‌ش را از زانست و ورود به بازی‌های قدرت دور نگه داشت. اجازه نداد نام و جایگاهش نردبانی برای دنیاطلبی اطرافیان شود. او به ما یاد داد که می‌شود در اوج قدرت بود اما اسیر دنیا نشد. می‌شود حاکم بود اما خادم مردم ماند.

آقای ما، آقای دلسوز بود.

دلسوزی در قاموس او یک شعار سیاسی یا یک تعبیر عاطفی نبود؛ حقیقتی بود که در گفتار و رفتار او جاری بود. بارها با صراحت و صمیمیت به مردم می‌گفت: «**من شما را دوست دارم و برایتان دعا می‌کنم**»^۳. شاید در نگاه نخست این جمله ساده به نظر برسد؛ اما وقتی این سخن از زبان انسانی بیان می‌شود که سال‌ها بار مسئولیت یک ملت را بر دوش کشیده و شب و روزش با دغدغه مردم گره خورده است، معنای آن بسیار عمیق‌تر می‌شود. این جمله، تنها یک اظهار محبت نبود؛ نشانه پیوند عاطفی میان رهبر و مردمی بود که او خود را خادم آنان می‌دانست.

دلسوزی او را می‌شد در لحن سخنان‌ش دید، در نگرانی‌های مکرری که درباره مشکلات معیشتی مردم ابراز می‌کرد. در تأکیدهایی که درباره آینده جوانان داشت و در هشدارهایی که درباره حفظ ایمان، امید و هویت جامعه می‌داد. او بارها تصریح می‌کرد که مهم‌ترین دغدغه مسئولان باید درد مردم باشد؛ چرا که حکومت در نگاه اسلامی، پیش از آنکه عرصه قدرت باشد، میدان خدمت است.

او نسبت به نسل جوان حساسیت ویژه‌ای داشت. در بسیاری از دیدارها، با نگاه امیدوارانه از جوانان یاد می‌کرد و آنان را سرمایه اصلی آینده کشور می‌دانست. بارها تأکید می‌کرد که جوان ایرانی باید به توانایی خود ایمان داشته باشد و بداند که می‌تواند آینده این سرزمین را بسازد. این توجه مداوم به جوانان، نشان می‌داد که نگاه او صرفاً معطوف به امروز نبود؛ بلکه آینده یک ملت را در نظر داشت.

اما جلوه‌های دلسوزی او تنها در سخنرانی‌ها خلاصه نمی‌شد. یکی از صحنه‌هایی که بارها نقل شده، دیدارهای او با



خانواده‌های شهدا و ایثارگران بود. در این دیدارها، او نه به عنوان یک مقام رسمی، بلکه به عنوان عضوی از یک خانواده داغدار سخن می‌گفت؛ با دقت به درد دل‌ها گوش می‌داد و تلاش می‌کرد حرمت و منزلت آنان حفظ شود. بسیاری از خانواده‌های شهدا نقل کرده‌اند که در آن دیدارها، بیش از آنکه سخن بگویند، گوش می‌داد و همین گوش دادن، نشانه احترام و همدلی عمیق او بود.

توجه او به محرومان و طبقات کم‌برخوردار جامعه نیز از همین روحیه دلسوزی سرچشمه می‌گرفت. در بیانات متعدد تأکید می‌کرد که مسئولان باید زندگی مردم ضعیف را ببینند و مشکلات آنان را درک کنند. در نگاه او، یکی از معیارهای عدالت در حکومت اسلامی، توجه ویژه به کسانی است که کمتر دیده می‌شوند و صدایشان کمتر شنیده می‌شود. در حقیقت، دلسوزی او ترکیبی از محبت، مسئولیت و احساس وظیفه بود. او خود را در برابر سرنوشت مردم مسئول می‌دانست و همین احساس مسئولیت، بارها در کلماتش آشکار می‌شد. و چه زیبا مولوی در شعر این سخن را بیان کرده:

«خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران»^۴

برای شناخت عمق این دلسوزی، باید روایت آن را از زبان دیگران شنید: از زبان مادران شهدا که از نگاه پدرانه او سخن گفته‌اند، از زبان محرومان که محبت و توجه او را به یاد دارند و از زبان جوانانی که در سخنان او امید و اعتماد به نفس یافتند. حتی از زبان دشمنان و مخالفین که بسیار به زبان جاری کردند که او مردی جامع الاطراف و بدون حاشیه بود. امروز که از او یاد می‌کنیم، در حقیقت از انسانی سخن می‌گوییم که دلش با مردم بود، رهبری که نه تنها به فکر اداره یک کشور، بلکه به فکر دل‌های یک ملت بود.

آقای ما، آقای شجاعت و اقتدار بود.

در روزگاری که بسیاری از سیاستمداران جهان با نخستین نشانه‌های تهدید عقب می‌نشینند و زبان‌شان در برابر قدرت‌های بزرگ به احتیاط و ملاحظه آلوده می‌شود، او ایستاد، محکم، آرام و باصلابت. این ایستادگی نه از سر هیجان، بلکه بر خاسته از یک منطق عمیق در اندیشه سیاسی اسلام بود: اصل عزت مؤمن و نفی سلطه‌پذیری. در ادبیات قرآنی، جامعه مؤمنان جامعه‌ای است که «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۵ عزت از آن خدا، پیامبر و مؤمنان است. بر همین اساس، رهبران جامعه اسلامی موظف‌اند در برابر نظام سلطه با حفظ کرامت و استقلال ملت خود رفتار کنند. این اصل در سیره او به روشنی قابل مشاهده بود.

او در برابر فشارها و تهدیدهای خارجی عقب‌نشینی نکرد و به ملت ایران جرئت ایستادن داد. پیام او به ویژه برای نسل جوان این بود که می‌توان در برابر طوفان‌های سیاسی و فشارهای قدرت‌های جهانی ایستاد و هویت و استقلال خود را حفظ کرد. همان‌گونه که در زبان شعر آمده است:

«تو به ما جرأت طوفان دادی به تن خسته‌ی ما جان دادی»

صدای او در حقیقت، صدای اقتدار یک ملت بود صدایی که تلاش می‌کرد روح اعتماد به نفس ملی را تقویت کند. هنگامی که جمله مشهور «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»^۶ را مطرح کرد، این عبارت صرفاً یک شعار سیاسی یا واکنش احساسی نبود بلکه تلاشی برای شکستن فضای روانی هراس از قدرت‌های بزرگ و بازگرداندن اعتماد به توان داخلی ملت بود. در همین چارچوب، او در یکی از بیانات خود تصریح کرد:

«ملت و حکومت ایران به فضل پروردگار شجاعند؛ لذا آزادانه و بدون هیچ قید و بندی احساسات خود را علیه آمریکا ابراز می‌کنند و «مرگ بر آمریکا» را جزو شعارهای اصلی خود قرار داده‌اند.»^۷

بنابراین شجاعت او تنها یک ویژگی شخصیتی نبود، بلکه بخشی از یک راهبرد کلان در مدیریت افکار عمومی و تقویت سرمایه روانی جامعه به شمار می‌رفت. او تلاش داشت این باور را در ذهن جامعه تثبیت کند که ملتی که به توان خود اعتماد داشته باشد، در برابر هیچ قدرتی احساس ضعف نخواهد کرد.

۴- مثنوی معنوی، محقق، مصحح، توفیق، سبحانی، ص ۸، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش. ۶- سخنرانی رهبری ۱۳۹۳/۷/۴

۷- بیانات در دیدار افشار مختلف مردم، ۲۶ تیر ۱۳۸۱

۵- سوره منافقون آیه ۸



از همین رو، میراث او در این عرصه تنها چند جمله یا موضع سیاسی نیست؛ بلکه فرهنگ شجاعت، عزت و مقاومت است؛ فرهنگی که اگر در میان نسل‌های آینده زنده بماند، اقتدار و استقلال این ملت نیز پایدار خواهد ماند. اعتماد داشته باشد، در برابر هیچ قدرتی احساس ضعف نخواهد کرد. از همین رو، میراث او در این عرصه تنها چند جمله یا موضع سیاسی نیست؛ بلکه فرهنگ شجاعت، عزت و مقاومت است؛ فرهنگی که اگر در میان نسل‌های آینده زنده بماند، اقتدار و استقلال این ملت نیز پایدار خواهد ماند.

آقای ما، آقای جمهور بود.

کمت‌رهبری در جهان می‌توان یافت که این‌گونه مستمر، بی‌واسطه و سالیان‌متمادی با مردم خود سخن بگوید، نه فقط در بزنگاه‌های سیاسی، بلکه در فراز و فرودهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی. این استمرار ارتباط، نشانه یک باور عمیق بود: باور به مردم.

او مردم را «مخاطب» نمی‌دانست، بلکه «صاحب حق» می‌دانست.

به مردم تکیه می‌کرد، رأی و حضورشان را پشتوانه می‌دانست و درد آنان را مسئله اصلی حکومت می‌شمرد. از همین رو، امروز مردم تنها یک رهبر را تشییع نمی‌کنند؛ بلکه بخشی از خاطرات جمعی، امیدهای تاریخی و تکیه‌گاه عاطفی خود را بدرقه می‌کنند. اما مردان خدا می‌روند و راهشان می‌ماند، نامشان می‌ماند، مکتبشان می‌ماند، و خونشان به نسل‌ها جرئت ادامه دادن می‌دهد.

یکی از شاخصه‌های مهم همراهی با مردم و جمهوریت، تأکید بر شفافیت در برابر مردم بود، اصلی که آن را نه از ادبیات مدرن سیاست، بلکه از متن معارف اسلامی استخراج می‌کرد.

ایشان با استناد به فرازی از نامه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به مالک اشتر فرمودند:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ»^۸

یعنی: آگاه باشید که حق شما بر من آن است که هیچ رازی را از شما پنهان نکنم، مگر در امور جنگ.

در تبیین این فراز، ایشان تصریح کردند که این مسئله، یک اصل بنیادین در حکمرانی اسلامی است. آنچه امروز در ادبیات سیاسی با عنوان «شفافیت» مطرح می‌شود، ریشه در کلام امیرالمؤمنین دارد. از منظر علوی، مردم صاحبان حق‌اند و حاکم موظف است امور را برای آنان روشن سازد؛ مگر در مواردی که امنیت، جنگ یا مواجهه با دشمن اقتضا کند که اطلاعات به صورت عمومی منتشر نشود.

رهبر شهید بر این نکته تأکید داشتند که مسئولان، جز در موارد نظامی، امنیتی و مسائل مربوط به مقابله با دشمن، نباید رازی را از مردم پنهان کنند. این نگاه، همسو با مبانی فقه سیاسی شیعه است که حکومت را «امانت» و حاکم را «امین مردم» می‌داند، نه مالک آنان.

جمهوریت در چارچوب اسلامیت

تکیه ایشان بر مردم، صرفاً یک تاکتیک سیاسی نبود؛ بلکه برخاسته از فهمی عمیق از نسبت «جمهوریت» و «اسلامیت» بود. در این چارچوب:

- مردم، رکن تحقق حکومت‌اند.
- مشروعیت الهی، بدون مقبولیت مردمی به فعلیت نمی‌رسد.
- ارتباط مستمر با مردم، نه یک امتیاز، بلکه یک تکلیف است.

از همین رو بود که سال‌ها، بی‌وقفه، با مردم سخن گفت گزارش داد، تحلیل کرد، تبیین کرد و از آنان یاری خواست. این شیوه، ترجمان عملی همان عهد علوی بود: «هیچ سخنی را از شما پنهان نکنم، مگر در جنگ.»



A graphic design featuring a central black circle. Four thick, vibrant red curved lines sweep across the white background, passing behind the black circle. The lines are positioned in the top-left, top-right, bottom-left, and bottom-right quadrants, creating a dynamic, star-like or sunburst effect. The Persian text 'چشمان نافذ' is centered within the black circle in a white, bold, stylized font.

چشمان نافذ

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾^۱

از پیشگویی امام تا آینده‌نگری ولی الهی

یکی از مسائل مهمی که در طول تاریخ اسلام همواره مورد توجه اهل معرفت و تأمل بوده، مسئله بصیرت اولیای الهی است؛ آن قدرتی که سبب می‌شود انسان متصل به خداوند، حوادث را تنها در ظاهر نبیند، بلکه با نگاهی عمیق‌تر، ریشه‌ها، مسیرها و فرجام‌ها را نیز تشخیص دهد.

ما در سیره اهل بیت علیهم السلام می‌بینیم که گاهی سخنانی از حضرات صادر شده که بی‌تردید از علم الهی و مقام ولایت آنان سرچشمه می‌گیرد؛ و گاهی نیز کلماتی از آنان نقل شده که در عین برخورداری از نورانیت و الهام، بر پایه شناخت دقیق از انسان، جامعه، دشمن، تاریخ و سنت‌های حاکم بر عالم بیان شده است.

برای مثال، آنجا که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به عمر سعد می‌فرماید که تو از گندم ری هم نخوای خورد، این فقط یک جمله عاطفی یا یک تعبیر معمولی نیست؛ این سخن، برآمده از شناخت عمیق امام از ماهیت قدرت های فاسد، از بی‌وفایی دستگاه ظلم، و از عاقبت کسانی است که برای دنیا، خود را در اختیار باطل قرار می‌دهند. امام، هم با نور الهی می‌بیند و هم با شناخت کامل از سنت‌های جاری در عالم انسانی سخن می‌گوید.

این حرکت و سیره از حضرت سیدالشهدا علیه السلام الگو گرفته از پدرشان، امیرالمومنین علی علیه السلام است. آنجایی که خطاب به فرزند بزرگترشان، امام حسن علیه السلام فرمودند: من چنان تاریخ را مطالعه کردم که گویی در آن زندگی کردم.^۲ این منش حضرت علی علیه السلام، همان چیزی است که نگاه او را در زندگی خود و خانواده و جامعه اش، وسعت می‌بخشد. نکته جالب توجه اینجاست که حضرت علی علیه السلام در حکمت این موضوع را به عنوان یک حقیقت تاریخی و مشی علمی معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: هرکس عبرت بگیرد، بینا می‌شود و هرکس که بینا شد، فهم و درک پیدا می‌کند و کسی که فهم و درک پیدا کرد، آگاه و عالم می‌شود. (مَنْ اَعْتَبَرَ أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَفَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ عِلِمَ)^۳ این انسان دیگر بصیر می‌شود با چشمانی نافذ.

این حقیقت، ما را به فهم درست‌تری از جایگاه ولی فقیه و رهبر الهی در زمان غیبت می‌رساند. ما ادعا نمی‌کنیم که جایگاه معصوم با غیرمعصوم یکسان است؛ اما تردیدی هم نداریم که هرچه انسان در تقوا، معرفت، اخلاص، مجاهدت، انس با قرآن، فهم تاریخ، شناخت دشمن و توکل بر خداوند بالاتر رود، قدرت او در تشخیص مسیر آینده بیشتر می‌شود. این همان چیزی است که در شخصیت رهبر معظم انقلاب اسلامی به روشنی دیده می‌شود.

مقام معظم رهبری بارها درباره مسائل منطقه، جهان اسلام، دشمنی‌های نظام سلطه و سرنوشت جبهه مقاومت سخنانی فرموده‌اند که در زمان خود، برای بسیاری دشوار یا حتی دور از ذهن بود، اما گذر زمان نشان داد که این سخنان، نه از سر حدس‌های معمول سیاسی، بلکه از جامعیت در فهم، اشراف بر واقعیات، تسلط بر سنن الهی و اتصال قلبی به منبع هدایت نشئت گرفته است.

آن‌گاه که فرمودند این مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد، بسیاری گمان می‌کردند این سخن صرفاً یک موضع‌گیری سیاسی است؛ اما بعدها روشن شد که این بیان، برخاسته از شناخت عمیق ایشان از ماهیت استکبار، از خوی زیاده‌خواهی قدرت‌های سلطه‌گر، و از تجربه تاریخی بدعهدی دشمن بود.

آنجا که فرمودند اگر چنانچه حادثه‌ای برای کشور پیش بیاید، خدای متعال این مردم را مبعوث خواهد کرد برای مقابله‌ی با حوادث، و کار را مردم تمام خواهند کرد.^۴ این سخن نیز تنها یک تحلیل اجتماعی نبود؛ این بیان، ریشه در شناخت عمیق از هویت ملت ایران، از روح ایمان در این مردم، و از سنت الهی نصرت مؤمنان داشت.

امروز وقتی به صحنه تحولات منطقه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم چه بسیار مواردی که رهبر انقلاب با صراحت و اطمینان



بیان کردند و حوادث، درستی آن را اثبات نمود. گفته شد بشار می ماند و ماند؛ گفته شد داعش خواهد رفت و رفت؛ گفته شد طرح خاورمیانه بزرگ شکست خواهد خورد و شکست خورد؛ گفته شد سید حسن نصرالله در جنگ ۳۳ روزه پیروز خواهد شد و پیروز شد.

آیا اینها صرفاً تحلیل های عادی است؟ آیا اینها تنها محصول اطلاعات سیاسی و امنیتی است؟ بی تردید، اطلاعات و تحلیل در جای خود مؤثر است؛ اما این همه ماجرا نیست. آنچه به این تحلیل ها عمق و اطمینان می دهد، اتصال به سنت های الهی است.

رهبر معظم انقلاب خود فرمودند: «در عالم بشر غیر از محاسبات و مناسبات سیاسی، وجود دارد که دیگران از فهم آن عاجزند و آن سنت الهی است.»^۵

این جمله، یک کلید فهم بزرگ به ما می دهد. عالم فقط با محاسبات مادی اداره نمی شود. فقط توازن سلاح و ثروت و رسانه تعیین کننده نیست. در پس این ظواهر، سنت هایی الهی جاری است:

سنت نصرت حق، سنت استدراج باطل، سنت پیروزی صابران، سنت نابودی طغیانگران، و سنتی که می فرماید:

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ^۶

انسانی که این سنت ها را بشناسد، حوادث را فقط با عینک سیاست روز نمی بیند. او می فهمد که کدام جریان، هرچند ظاهراً نیرومند، در درون خود رو به زوال است؛ و کدام جریان، هرچند در فشار و مظلومیت، در مسیر غلبه و رشد قرار دارد. جامعیت رهبر انقلاب دقیقاً در همین نقطه آشکار می شود: جامعیت علمی، جامعیت تاریخی، جامعیت سیاسی، جامعیت معرفتی و از همه مهم تر، جامعیت معنوی.

کسی که دهه ها با قرآن مانوس بوده، عمر خود را در مجاهدت گذرانده، با نهج البلاغه و صحیفه و سیره اهل بیت زندگی کرده، دشمن را از نزدیک و در میدان شناخته، ملت ها را فهمیده و دل خود را به خدا سپرده است.

طبیعی است که افق دید او با افق دید سیاستمداران عادی متفاوت باشد.

این همان تفاوتی است که میان یک سیاستمدار صرف و یک رهبر الهی وجود دارد.

سیاستمدار عادی، فقط داده ها را می بیند؛ اما رهبر الهی، هم داده ها را می بیند، هم ریشه ها را، هم سنت ها را، هم وعده های الهی را. لذا وقتی از آینده سخن می گوید، سخنش نه ادعای غیب دانی است و نه پیشگویی به معنای رایج و سطحی آن؛ بلکه نوعی آینده نگری برخاسته از بصیرت توحیدی است؛ آینده نگری ای که محصول عقل، تجربه، شناخت، تقوا، اخلاص و توکل است.

امروز وظیفه ما این است که این حقیقت را درست بفهمیم. اگر جامعه ای رهبر خود را فقط در حد یک مدیر سیاسی ببیند، از عمق نعمت ولایت محروم می شود. باید فهمید که ولایت، تنها مدیریت اجرایی نیست؛ ولایت، هدایت در طوفان هاست. ولایت، یعنی آن دیده بانی که افق های دور را می بیند، خطر ها را پیش از وقوع تشخیص می دهد، فریب لبخت دشمن را نمی خورد، و ملت را به سمت عزت، استقلال و مقاومت هدایت می کند.

اتصال معنوی رهبر، به این معنا نیست که ما برای هر سخن او تعبیر های غلو آمیز و خارج از چارچوب اعتقادی بسازیم؛ بلکه به این معناست که باور داشته باشیم دل پاک، عقل مجاهد، نفس مهذب و جان متصل به خداوند، می تواند حقایقی را ببیند که دیگران از دیدن آن عاجزند.

این همان میراث مکتب اهل بیت است؛ مکتبی که در آن، بصیرت از تقوا جدا نیست، سیاست از معنویت جدا نیست، و مبارزه از توکل جدا نیست.

امروز هرچه بیشتر حوادث منطقه و جهان را مرور می کنیم، بیشتر درمی یابیم که بسیاری از آنچه رهبر انقلاب فرمودند، بر پایه شناختی فراتر از تحلیل های روزمره بوده است؛ شناختی که از جمع میان عقلانیت انقلابی و معنویت الهی پدید آمده است.

پس اگر می خواهیم در فتنه های زمان گم نشویم، اگر می خواهیم دچار خطای محاسباتی نشویم، اگر می خواهیم راه عزت را از راه ذلت تشخیص دهیم، باید به این مکتب بازگردیم:

مکتب توحید، مقاومت، بصیرت، و تبعیت از ولایت.



در پایان عرض می‌کنم:

رهبر الهی، آینده را جادوگرانه پیش‌بینی نمی‌کند، بلکه با نوری که از ایمان، تقوا، تجربه، شناخت دشمن و فهم سنت های الهی حاصل می‌شود، مسیر آینده را بهتر از دیگران می‌بیند.

و این همان نعمتی است که خداوند برای امت‌هایی قرار می‌دهد که بخواهند در مسیر حق بایستند.

خدایا، ما را قدردان نعمت ولایت قرار بده. خدایا، به ما بصیرت، استقامت و اخلاص عطا فرما.

خدایا، دل‌های ما را در راه حق ثابت بدار و ما را از یاران صادق ولایت قرار بده.





از دلت تابع است

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

خواهران و برادران گرامی! تاریخ ملت‌ها سرشار از فراز و نشیب است؛ اما بزرگ‌ترین دارایی یک ملت، نه نفت است، نه ذخایر مادی و نه مرزهای جغرافیایی. بزرگ‌ترین دارایی یک ملت «عزت» است. اگر ملتی عزت داشته باشد، در شعب ابی طالب هم که باشد، سر خم نمی‌کند، اما اگر عزت یک ملت را بگیرند، حتی اگر در کاخ‌های مجلل هم زندگی کند، اسیر و ذلیل است. امروز می‌خواهم درباره مسیر شگفت‌انگیز ملتی صحبت کنم که فرسنگ‌ها راه را از تاریخ دره «ذلت» تا قله رفیع «بعثت» طی کرده است؛ سیری تاریخی که هویت امروز ما را ساخته است.

بیایید به عقب برگردیم. به دورانی که بر این کشور حکومتی حاکم بود که قبله‌نمایش غرب بود و هویت ایرانی را مایه‌ی ننگ می‌دانست. در دوران محمدرضا پهلوی، کار به جایی رسیده بود که عزت این مردم زیر پای مستشاران و چکمه پوشان خارجی لگد مال می‌شد.

شاید شنیده باشید، اما تکرار این درد تاریخی لازم است تا بدانیم از کجا به کجا رسیده‌ایم. در برخی باشگاه‌ها، اماکن تفریحی و ورودی استادیوم‌هایی که با پول این ملت ساخته شده بود، می‌نوشتند: «ورود ایرانی و سگ ممنوع!» ببینید دشمن چقدر یک ملت با عظمت، با سابقه و متمدن را تحقیر می‌کرد که نام فرزندان ایران زمین را در کنار سگ قرار می‌داد! اینجا است که عمیقاً به معنا و مفهوم این آیه شریفه پی می‌بریم که: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان [به این حقیقت] معرفت و آگاهی ندارند).

در جای دیگر، ثروت و آبروی این ملت در خدمت سگ‌های فلان افسر آمریکایی و غربی بود! قانون کاپیتولاسیون یعنی چه؟ یعنی اگر یک مستشار آمریکایی با خودروی خود یک مرجع تقلید، یک دانشمند یا یک شهروند شریف ایرانی را زیر می‌گرفت، دادگاه‌های ایران حق محاکمه او را نداشتند؛ اما اگر یک ایرانی به سگ یک آمریکایی تعرض می‌کرد، باید مجازات می‌شد! این نهایت ذلت بود. ملتی را که باید آقایی می‌کرد، به بند کشیده بودند و اراده‌اش را سلب کرده بودند.

اما این ملت، فرزندان عاشورا بودند. این مردم، تربیت‌شده مکتب کربلا بودند و تن به ذلت ابدی ندادند. در اوج تاریکی، مردی از تبار نور برخاست؛ ابراهیم زمان، امام خمینی (ره).

امام آمد و به مردم یادآوری کرد که شما عزیزید. او در بدو ورودش به میهن، آن جمله تاریخی را فرمود که پایه تمام معادلات قدرت را در دنیا لرزاند: «من به پشتوانه این ملت، دولت تعیین می‌کنم!»^۲

این جمله فقط یک موضع سیاسی نبود؛ یک مانیفست الهی و مردمی بود. امام نگفت به پشتوانه فلان قدرت شرق یا غرب، یا با تکیه بر اسلحه و کودتا؛ فرمود «به پشتوانه این ملت». از همان روز، عزت به این رگ‌های افسرده بازگشت و مردم کارگزاران اصلی کشور خود شدند.

امام علی (ع) در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: «با همه مردم مهربان باش، زیرا آن‌ها یا برادران دینی تو هستند و یا انسان‌هایی هستند که در آفرینش با تو یکسانند.»^۳ این نگاه اسلام است و در این ۴۷ سال رهبران ایران به این نکته با اهمیت، ویژه توجه کرده‌اند.

پس از امام راحل، پرچم این عزت به دست خلف صالح او، حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای سپرد شد. در طول این ۳۷ سال، دنیا شاهد بی‌نظیرترین رابطه میان یک رهبر و ملت خود بود. رهبر معظم انقلاب نه در پشت دیوارهای بتنی پنهان شد و نه مانند حاکمان دنیا از بالا به مردم نگرست. او در کنار مردم، با مردم و در بین مردم زیست. سفرهای استانی ایشان، گفتگوهای بی‌واسطه با کارگران، دانشجویان، کشاورزان و محرومان، جلوه‌ای از رهبری دلسوز و پدري مهربان بود. ایشان در تمامی بحران‌ها، شانه‌به‌شانه مردم ایستاد و با هدایت‌هایش به جامعه آرامش و قدرت بخشید.



این ۳۷ سال، دورانِ «تمرین ایستادگی»، «تمرین عزت» و «تمرین مردم‌سالاری واقعی» بود.

و رهبر شهید در طول این ۳۷ سال تمرین مردمی را رشد داد تا در تمامی حوادث و اتفاقات خودشان دلسوزانه در میدان حاضر شوند و حق عادلانه خود (امت اسلامی) را مطالبه کنند. اما اوج این مسیر متعالی، در آخرین کلام و سخنرانی جانشوز این رهبر فرزانه پیش از شهادت سرافرازانه‌شان متجلی شد. ایشان در سال ۱۴۰۴، با چشمان نافذ و قلبی آرام، سخنی گفتند که برای همیشه در تاریخ کارگر خواهد افتاد. فرمودند: «اگر برای این مرز و بوم حادثه ای یا اتفاقی بیفتد، مردم مبعوث می‌شوند...»^۴

این قیام و بعثت تمسک به آیه شریفه قرآن است که فرمود: ليقوم الناس بالقسط^۵ به این تعبیر عمیق دقت کنید: «بعثت مردم». بعثت یعنی برانگیختگی برای یک مأموریت بزرگ الهی. رهبری عزیز با این کلام نشان دادند که این ۳۷ سال تمرین به ثمر نشست است. ایشان فرمودند که اگر من هم در میان شما نباشم، اگر هر اتفاق سخت و ناگواری بیفتد، این ملت به چنان بلوغ، بیداری و خودباوری رسیده‌اند که خودشان راه را پیدا می‌کنند، خودشان قیام می‌کنند، خودشان آستین همت بالا می‌زنند و پرچم حق را به دست می‌گیرند. ملت ما دیگر ملتی نیست که با رفتن یک رهبر، راه را گم کند؛ بلکه تک‌تک این مردم، خود به یک سفیر، یک مجاهد و یک مبعوث برای حقیقت تبدیل شده‌اند. و قطعاً حق این مهربانی رهبر شهید که ما را در این مسیر سخت، رشد داد و به بعثت رساند علی‌الاصول تبعیت محض از ولی زمانه است.

امروز ما ثمره آن خون دل‌ها، آن مقاومت‌ها و آن هدایت‌های دلسوزانه را می‌بینیم. راه ما راه عزت است و از مسیر ذلت پهلوی به بعثت الهی ملت رسیده‌ایم. ما پیمان می‌بندیم که تا آخرین نفس، پای این عهد ایستاده‌ایم و اجازه نخواهیم داد پرچم عزتی که با خون شهدا به اهتزاز درآمده، لحظه‌ای بر زمین بیفتد.



A graphic design featuring a central black circle. Four thick red curved lines radiate from the circle towards the corners of the frame, creating a dynamic, star-like or sunburst effect. The background is white.

از سیدالشهدای کربلا
تاسیدالشهدای ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱

تاریخ، صحنه‌های تکرارشونده زیاد دارد اما انسان‌ها در برابر آن صحنه‌ها یکسان رفتار نمی‌کنند. روایت اول: عصر عاشورا خورشید کربلا سنگین می‌تابید. امام حسین علیه‌السلام تنها مانده بود. نه فقط تنها در میدان... بلکه تنها در میان امت. او فریاد زد: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ این فریاد، فریاد کمک برای جان نبود، فریاد بیدارسازی وجدان تاریخ بود. اما مردم کوفه چه کردند؟ قرآن خواندند... نماز خواندند... بعضی در تپه‌های ندبه دعا کردند. اما امام زمانشان را در عمل تنها گذاشتند. قرآن درباره این جماعت می‌فرماید: يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ^۲ او را می‌شناختند... اما دنیا را بر حق ترجیح دادند و حسین را تنها گذاشتند. و نتیجه چه شد؟ غربت، تشنگی، شهادت فرزند شش ماهه، شهادت برادران و جوانان بنی‌هاشم و اسارت زنان و بعد... هلهله، هلهله ای که بعد از کشته شدن بدنهای مبارک شهدا و اشک ریختن زنان خیمه‌ها، توی گوش می‌پیچه. ساکت شید ساکت شید... ما عزاداریم. اما فایده‌ای نداشت. تاریخ نوشته است: وقتی سر مطهر بر نیزه رفت، صدای تکبیر دشمن بلند شد. چه تلخ است وقتی با نام خدا، بر فرزند رسول خدا شمشیر می‌کشند.

روایت دوم: امروز هم صحنه‌ای شبیه آن روز است. دشمن همان دشمن است، چهره عوض کرده، اما خوی استکبار تغییر نکرده است. باز هم غربت... باز هم عطش... باز هم شهادت کودک و عروج خانوادگی... باز هم شادی رسانه‌های دشمن. اما یک تفاوت بزرگ وجود دارد. حداقل اینبار مردم امام را تنها نگذاشتند. اینبار مردم ایستاده‌اند. به کلام لطیف امام شهید که چند روز قبل از شهادتش بیان کرده بود: که اگر برای این مرز و بوم اتفاقی بیفتد مردم مبعوث می‌شوند. بیش از صد و بیست شب است که خیابان‌ها شاهد حضور دل‌هایی است که نمی‌خواهند عاشورا تکرار شود. اینبار، فریاد «هل من ناصر» بی‌پاسخ نمانده است. نقل است پیرمردی در کوفه، بعد از واقعه عاشورا هر روز به دروازه شهر می‌آمد و گریه می‌کرد. از او پرسیدند: چرا امروز گریه می‌کنی؟ گفت: آن روز که حسین تنها بود، من در خانه ماندم. امروز می‌ترسم دوباره زمانه‌ای بیاید و من باز هم دیر برسم.

تفاوت امروز در همین است: ملتی که تجربه کوفه را خوانده، نمی‌خواهد کوفی بماند. شما اومدید زیر تابوتی را بگیرید تا حداقل این صحنه با صحنه‌های دیگر تشییع‌های تاریخ شبیه نشود آنجا که امام سجاد تنها بود، یا تشییع حضرت علی علیه‌السلام که هیچ کس نیامد غیر از ۴ نفر. در بعضی از نقل‌ها هست که امام حسین علیه‌السلام خیلی برای پدر گریه می‌کرد. حضرت امیر علیه‌السلام نگاهی کرد و فرمود: هیچ روزی مثل روز تو نیست. این جمله از امام زمان علیه‌السلام نقل شده است که: یا جدا! فراموش نمی‌کنم آن حالی را که یک پا را می‌کشید و یک پا را جمع می‌کردی؛ در حال جان دادن بودی؛ اما گاهی هم با گوشه چشمت به بچه‌ها نگاه می‌کردی. در تشییع جنازه حضرت زهرا(س)، امیرالمومنین(ع)، حسن(ع)، حسین(ع)، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی‌هاشم و خواص آن حضرت بر حضرت فاطمه(س)، نماز خواندند و در آن شب ایشان را دفن کردند.^۳

• پیروزی فقط به ماندن جسم نیست؛ پیروزی به ماندن راه است. امروز اگر مردمی در صحنه‌اند، اگر شب‌ها را در خیابان می‌گذرانند، اگر نام شهید را زنده نگه می‌دارند، این یعنی خون هنوز جریان دارد. شباهت‌ها ۱. غربت حق در میان هیاهوی باطل ۲. تشنه نگه داشتن حقیقت چه با آب، چه با تحریم، چه با محاصره ۳. شهادت خانوادگی همان گونه که علی اکبر و علی اصغر شهید شدند و امروز نیز جوانان و عزیزان یک ملت ۴. هلهله دشمن که قرآن درباره‌شان می‌فرماید: ﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾^۴ تفاوت بزرگ در کربلا این بود که بسیاری حق را شناختند اما همراهی نکردند اما امروز، ملتی ایستاده است. این ایستادن، پاسخ به تاریخ است. پاسخ به آن عصر عاشورا.



۳- کتاب منتهی الآمال شیخ عباس قمی - ص ۱۶۷

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۲۰

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۶

امام صادق علیه السلام فرمودند:

كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا °

زینت ما باشید امروز حضور مردم، اگر با بصیرت، اخلاق، وحدت و تقوا همراه باشد، زینت مکتب حسین است. اما یک هشدار حضور در خیابان کافی نیست. کوفیان هم در مسجد بودند. آنچه یاران حسین را یار کرد، بصیرت، شجاعت، وفاداری تا آخرین نفس بود. قرآن می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ^۶

انصارالله بودن، یعنی هزینه دادن. جمع‌بندی از سیدالشهدای کربلا تا سیدالشهدای ایران، راه یکی است: راه عزت. امام حسین علیه السلام فرمود: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ» و امروز هر ملتی که زیر بار ظلم نرود، در امتداد همان جمله ایستاده است. اگر آن روز تاریخ شاهد غربت بود، امروز باید شاهد بیداری باشد. بیایید کاری کنیم که وقتی فرزندانمان تاریخ این روزها را خواندند، بگویند: «این بار، مردم دیر نرسیدند.»





رهبری دلسوز
شهادتی جانسوز

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾^۱

گاهی یک جمله... فقط یک جمله کوتاه، پرده از راز یک رابطه عمیق و تاریخی برمی دارد. در میان غوغای یک دیدار شلوغ، در میان هیاهوی جمعیتی عاشق، جوانی از عمق جان فریاد زد: «آقا... دوست دارم!» پاسخی که شنیده شد، فراتر از یک تعارف دیپلماتیک یا سیاسی بود. پاسخ، لرزه بر اندام ها انداخت: «خوش به حال شما که من را می بینید و دوست دارید؛ من شما را نمی بینم، اما دوستتان دارم...»

این پاسخ، ترجمان جاری یک آیه الهی در عصر ماست. قرآن می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ». پیامبری از جنس خودتان آمد که رنج های شما بر او گران و سخت است؛ بر هدایت و آسایش شما حریص است، و نسبت به مومنان، رؤوف و مهربان است.

معنای رهبری در مکتب ما همین است: رهبری یعنی کسی که با درد شما درد می کشد. وقتی جوانی بی کار است، وقتی پدری شرمندۀ خانواده است، وقتی دلی در تنهایی می شکند، پیش از همه، قلب اوست که فشرده می شود. «عزیزٌ علیه ما عنتُم» یعنی سختی کشیدن شما، برای او جانکاه و طاقت فرسا است. این رابطه، رابطه قدرت و اطاعت کورکورانه نیست؛ این راز پیوند دل هاست.

وقتی به نگاه او می نگریم، مرزبندی های رایج سیاسی و جناحی رنگ می بازند. او به جامعه چگونه نگاه می کرد؟ به جوان تهرانی با ظاهری متفاوت، به دانشجوی معترض پرشور در صحن دانشگاه، به دختر خانمی که شاید برخی با دیدگاه های سلیقه ای طردش می کردند... او می فرمود: این ها بچه های ما هستند. این ها دختران من هستند.

کدام رهبر را در دنیا سراغ دارید که در برابر تندترین و صریح ترین نقدهای دانشجویی، صبورانه بنشیند، گوش بسپارد، لبخند بزند، و با عطف یک پدر پاسخ دهد؟ او ارزش قلب پاک نوجوانان و جوانان را می دانست و می دانست که اگر جامعه پویاست، به برکت همین جوانان و نوجوانان است. مهربانی او نسبت به بانوان جامعه، احترامی از جنس حرمت گذاری محمدی بود. او همواره مدافع حقوق، جایگاه و کرامت زن بود.

ببینید وقتی فرزند شهیدی را در آغوش می گیرد، آن آغوش چقدر طول می کشد. این یک آغوش تشریفاتی برای دوربین ها نیست. او خوب می داند این کودک، وقتی شب به خانه برمی گردد، جای خالی پدر را با تمام وجود حس می کند. پس آن آغوش را طولانی می کند. سر کودک را روی سینه اش می فشارد. می خواهد صدای تپش های قلبش را به کودک هدیه دهد و بگوید: «پدرت رفت... اما من هستم. تو تنها نیستی»

رهبر امت، سنگ صبور خانه های شهداست. خانه هایی ساده در جنوب شهر، در روستاهای دورافتاده. بدون تکلف وارد می شود، روی فرش های مندرس می نشیند، چای می نوشد و به درد دل هایشان گوش می دهد. و همین گوش دادن، مرهمی می شود بر زخم های عمیق بازماندگان شهادت.

فرماندهان نظامی، مردانی که سال ها در بیابان ها و کوه ها جنگیده اند، وقتی به حضور او می آمدند، بایک فرمانده کل خشک و رسمی روبرو نمی شدند. او با آن ها مثل پدر، مثل رفیق رفتار می کرد. و در میان همه آن فرماندهان، یک نام... یک رفیق دیرین وجود داشت که نامش بند دل او را پاره می کرد: سلیمان دل ها، حاج قاسم

او فقط یک فرمانده نظامی برای رهبر نبود؛ او بازوی توانمند، امین امت و رفیق رازها بود. وقتی خبر شهادت حاج قاسم آمد، انگار تکه ای از قلب رهبر جدا شد. نماز میت حاج قاسم را به یاد دارید؟ چگونه شالوده وجودمان با صدای لرزان او در نماز از هم پاشید؟ او گریه می کرد؛ نه فقط برای داغ یک سرباز، بلکه انگار در آن لحظات، به رفتن خویش می اندیشید.

چه خواستی ای عبد صالح خدا در محراب شب دهم رمضان؟ در آن سحرگاه غریب چه نجوایی کردی که ابرها کنار رفتند و آسمان آغوش گشود؟

مردم عاشق، رهبری را دوست داشتند که جانش برای آنان می تپید؛ و امروز چقدر جانسوز است... چقدر تلخ و سوزان



است این وداع... شهادت او، دل‌های این ملت را آتش زده است. ما یتیم شدیم. امتی که به آن دست‌های مهربان، به آن لبخندهای امیدبخش، به آن گام‌های استوار تکیه کرده بود، امروز در سوگ خورشید خویش نشست است. او رفت... اما نه در بستر عافیت. او در راه خدمت، در مسیر جهاد، با بال‌های خونین شهادت پرواز کرد. امروز فهمیدیم که رهبری، فقط هدایت و مدیریت یک کشور نیست؛ رهبری یعنی سوختن شمع آسا برای مردم، یعنی آب شدن برای هدایت نسل جوان، یعنی گریستن در خلوت برای دردهای یک ملت و در نهایت... چشیدن شهد شیرین شهادت. ای رهبر دلسوز ما... شهادت جانسوزت، پیمان ما را با راهت قطع نخواهد کرد. تا آخرین نفس، راه تو، نگاه تو و عشق تو در قلب‌های ما زنده است. این است راز یک رهبری دلسوز، و یک شهادت جانسوز...



پریم